



برای نوشتن مقاله‌ای نیاز به چند کتاب پیدا کردم که در کتابخانه شخصی نداشتم. سوار بر مترو به کتابخانه مرکزی «مادر دانشگاه‌های کشور» یا همان دانشگاه تهران رفتم. در بدو ورود به کتابخانه، از بخش اطلاعات برای راهنمایی درخواست کمک کردم که مرا به روابط عمومی کتابخانه «مادر دانشگاه‌های کشور» ارجاع داد. در روابط عمومی، با اتاقتی کوچک که اندازه تقریبی ۶ متر، خامی نشسته بودند که وقتی تقاضای مرا برای گرفتن چند کتاب و خواندن آن‌ها در سالن مطالعه شنید، با بی‌حوصلگی به قسمتی از سالن ورودی، ارجاع داد که چند دستگاه کامپیوتر، کنار دیوار و روی چند میز چیده شده بود. به گفته خانم روابط عمومی قبل از همه باید این نکته روشن می‌شد که آیا کتابخانه، کتاب‌های مورد نظر مرا در اختیار دارد یا نه.

پشت یکی از کامپیوترها رقتم و از آن‌جا که با برنامه جستجوی کتابخانه «مادر دانشگاه‌های کشور» آشنایی نداشتم، به عقل و تجربه خود متوسل شدم. جالب آن‌که پشت هیچ یک از میزها صندلی‌ای وجود نداشت و مراجعان باید سرپایی کتاب خود را از سیستم کامپیوتر پیدا می‌کردند!بالاخره با کلیک کردن روی گزینه‌های جستجو، پدیدآورنده، موضوع و… کامپیوتر پیغامی داد که «موارد یافت شده ۳۶ مورد»

هر چه به زیر و زبر و اطراف صفحه کامپیوتر نگاه کردم نشانی از اسمی کتاب‌ها نبود.

باز هم تلاش کردم و باز هم نتیجه نگرفتم. به کسی که کنار من و به حالت سرپا، در

یکی از همین کامپیوترها مشغول جستجو بود مشکل را گفتم و ایشان با محبت فراوان

شروع کرد به کار با کامپیوتری که من پشت او بودم. در نهایت وی به همان نتیجه من

رسید و حرف آخرش هم این بود که «شاید برنامه این دستگاه خراب است و باید از

دستگاه دیگر استفاده شود.»

سراغ دستگاهی که همان دانشجو مشغول بود رقتیم و با کمک هم، و البته به شکل

سرپا، شروع کردیم به جستجو در برنامه کتاب‌یابی کتابخانه مادر دانشگاه‌های کشور.

حاصل تلاشمان هیچ بود وقتی از ایشان پرسیدم «پس چطور شما خودتان با سیستم

کار می‌کردید؟» گفت «من دنبال کتاب نبودم و فقط اسم یکی از دوستان را جستجو

می‌کردم که ببینم پایان‌نامه‌اش در کتابخانه ثبت شده یا نه!؟»

دست از تلاش برداشتم و سراغ فرد دیگری که او هم سرپایی با یکی از همان

کامپیوترها کار می‌کرد رقتم که با هم بی‌نتیجه بود. بالاخره وقتی سراغ نفر سوم، که

او هم سرا مشغول جستجو بود، رقتم گفت «سیستم کتابخانه، دقیق نیست و بهتر

است به جای جستجوی یک موضوع با عنوان خاص، گزینه‌ای را انتخاب کنید که همه

کتاب‌های مرتبط با موضوع را برایشان بیاورد.

با این روش، کار کمی پیش رفت و نام ۱۷۶ کتاب بر صفحه کامپیوتر ظاهر شد که

همه را یکی‌یکی دیدم و وقتی روی نام کتاب، کلیک می‌کردم فقط شماره‌ای می‌آمد

که نشان می‌داد کتاب با چه شماره‌ای در مخزن کتابخانه مادر دانشگاه‌های کشور

ثبت شده است. نه نام نویسنده معلوم بود، نه نام مترجم، نه نام ناشر، نه تاریخ انتشار

و نه… فقط یک عدد!

رقتم روابط عمومی کتابخانه مادر دانشگاه‌های کشور و به محض آن‌که گفتم «فقط یک شماره از کتاب مشخص می‌شود و من…» خامی که در اتاقک حضور داشت اجازه حرف‌زدن را از من گرفت و گفت «همین کافیه و شماره را که بدهید کتاب را می‌آورند.» وقتی گفتم «بیااز به آن دارم که نام نویسنده و… را ببینم.» گفت «همان که در سیستم هست، همان است.»

با این جواب به این نتیجه رسیدم مانند در کتابخانه مر کزی مادر دانشگاه‌های کشور جز اتلاف وقت چیزی دیگر تصمیم نمی‌کند. از آن بیرون زدم اما باز هم ناامید نشدم و به یکی از دانشکده‌های مادر دانشگاه‌های کشور رفتم که سی سال قبل خودم در آن درس خوانده بودم و به راحتی از کتابخانه‌اش کتاب می‌گرفتم. وقتی به کتابخانه این دانشکده مراجعه کردم کارمند محترم آن‌جا هم مرا به کامپیوتری که در گوشه کتابخانه بود ارجاع داد و من رقتم سراغ سیستم. عجیب این‌که کامپیوتر خاموش بود و با آن‌ که ساعت نزدیک یک بعدازظهر بود انگار هیچ دانشجو یا کتابخوان تا آن زمان در پی کتابی نیامده بود.

کامپیوتر را که روشن کردم همان صفحه‌های ظاهر شد که در کتابخانه مرکزی مادر دانشگاه‌های کشور دیده می‌شد. چنان ترسیدم که برای چند ثانیه در جای خود میخکوب شدم. ولی از آن‌جا که سعی داشتم ناامید نشوم با آن دستگاه هم مدتی ور رفتم، البته خوشبختانه صندلی‌ای برای نشستن بود که سرپا نباشم و خسته نشوم. با این حال هیچ نتیجه‌ای عایدم نشد. وقتی نزد یکی از کارمندان کتابخانه که در همان اطراف بود رقتم و مشکلم را اگفتم با خوئسردی تمام گفتم «این‌جا دنبال کتاب نگردید، متأسفانه بخش انفورماتیک خیلی ضعیف است و اصلا نمی‌شود از طریق کامپیوتر کتابی پیدا کرد.» با تعجب پرسیدم «پس این دستگاه برای چیست؟» با لبخندی گفت «برای دکور»

از کتابخانه دانشکده و از محوطه مادر دانشگاه‌های کشور بیرون آمدم و به توصیه یکی از دوستان رقتم کتابخانه «حسینییه‌ارشد» در خیابان شریعتی. راه طولانی بود و

مدتی را در مترو گذراندم و زمانی را هم پیده رقتم تا به کتابخانه رسیدم.

به محض ورود خامی با کمال احترام پرسید که مهمان هستم یا عضو، که گفتم

عضو نیستم و بنابراین باید مهمان باشم. دوباره با همان احترام کلیدی به من داد و

به پشت سرم اشاره کرد که کیفم را در قفسه‌ای که شماره آن روی کلید نوشته شده

بگذارم و اگر وسیله‌ای مثل کاغذ یا خودکار یا حتی لبتاب دارم و در سالن مطالعه به

آن نیازمند می‌توانم همراه خود ببرم.

کیف را گذاشتم، از خامی که برای راهنمایی در ورودی بود تشکر کردم و به

سالن کتابخانه رفتم. در ابتدای ورود به «سالن امانت کتاب» چند کارمند را دیدم که

یکی‌شان با دیدن من لبخندی به لب زد و گفت «امری دارید بفرمایید.» گفتم «بیااز

به چند کتاب دارم که می‌خواهم در همان جا مطالعه کنم.» مرا به خامی که کنارش

بود معرفی کرد. ایشان با گوشه‌روی تمام خوشامد گفت و کامپیوتری را که پیش

رویشان بود به طرف من برگرداند و گفت «هن خدمتتان توضیح می‌دهم که چطور

می‌شود از برنامه کامپیوتر این‌جا استفاده کرد.»

توضیح داد و بعد چند دستگاه کامپیوتر را که در گوشه سالن قرار داده شده بود

نشان داد که باید از آن‌ها برای پیدا کردن کتاب استفاده می‌کردم. با این‌همه خودش

نیز همراه من آمد تا اولین کتاب را انتخاب کنم و اگر مشکلی بود با کمک ایشان

بطرفتم.

به راحتی چند کتاب را پیدا کردم و سفارش هم به راحتی انجام شد و بعد از نزدیک

هفت دقیقه، کتاب‌ها آماده بود…

فقط خواستم تفاوت دو کتابخانه را گفته باشم که یکی کتابخانه مرکزی مادر

دانشگاه‌های کشور بود. راستی فراموش کردم بگویم کتابخانه مادر دانشگاه‌های کشور،

آن طوره که یکی از دانشجوهای می‌گفت کتاب‌های به روز هم نداشت ولی کتابخانه

ارشد حداقل بخش مهمی از کتاب‌های روز را هم در خود جای داده بود.

البته بهروز نبودن کتاب‌های کتابخانه مادر دانشگاه‌های کشور را خودم هم وقتی

همان ۱۷۶ کتابی را که سیستم کتابخانه مرکزی مادر دانشگاه‌های کشور نشانم داد

فهمیدم و دیدم هیچ نشانی از چند کتاب تازه‌ای که می‌شناختم در فهرست دیده

نمی‌شد.سالم‌باشید.



گزارشی از پانزدهمین جایزه خصوصی «حافظ»

هیچکس دست خالی نرفت



رامبد جوان به فردوسی‌پور چه گفت؟

دومین جایزه چهره تلویزیونی نیز توسط مهراغ فغفوریان به رامبد جوان اهدا شد. در این بخش ابتدا اینمیشنی از رامبد جوان پخش شد و او توضیح داد که این انیمیشن را بهرام عظیمی برای تیتراژ برنامه «خندوانه» ساخته اما فعلا اجازه پخش ندارد. جوان همزمان با رامبد جوان نیز از طرف پخش کننده تبریک گفت که همزمان با فردوسی‌پور روی صحنه بود، خطاب به او گفت: خیلی بد است که با حافظ یا صدای رضا یزدانی اجرا شده‌ام برنامه به عیاسی از گروه برنامه تلویزیونی «خندوبازار» و یوسف صیادی جایزه بهترین مرد کم‌دین تلویزیونی را به مهراغ رجبی اهدا کردند. عیاسی با ابراز تأسف از تعطیلی مقطعی جشن «حافظ» در سال‌های گذشته گفت: ما هم خیلی دوست داشتیم جایزه بگیریم اما بلدنشاسی آوردیم که موغ لعل کردن «خندبازار»، جشن شما تعطیل شدمهراغ رجبی که برای بازی در دو مجموعه «معراج‌ها» و «درس‌های عظیم» جایزه را گرفته بود، گفت: اولین جایزه‌ای است که از استان تهران می‌گیرم قبالا فقط جایزه استان‌های دیگر را گرفته‌ام. همه می‌گویند خیلی خوب بازی می‌کنی، اما همیشه جایزه را به دیگران می‌دهند. جایزه بهترین زن کم‌دین تلویزیونی نیز توسط الهام حمیدی و نیشا ضعیفی به ریمارمین‌فر بازیگر مجموعه «پایتخت» اهدا شد. رامین‌فر در سخن کوتاهی گفت: این جایزه شیشه معجزه است چون من هیچ خواندن برایم خیلی راحت‌تر از حرف زدن است» و بینی از حافظ را خوانداین جمله همایون باعث شد تا پس از او دیگر بازیگرانی که روی صحنه رقتند، یا مطلبی را در ستایش صدای او بگویند و یا با طنز و شوخی جمله‌ای در درباره خواندن خودشان بیان می‌کردند. در ادامه برنامه هنگامه قاضیانی جایزه بهترین بازیگر مرد درام تلویزیون را به داریوش ارجمند اهدا کردارجمند پس از دریافت جایزه‌اش در پیشنه‌های غیرمعمول از مقامات ارشاد خواست تا جشن حافظ را وارد تقویم رسمی کشور کنندو او با ابراز شگفتی از صدای همایون شجریان گفت: همایون همواره مرا از حیرت‌زده می‌کند. هر چند سنی از استاد شجریان گذشته، اما معنی نداریم چون همایون هست.برای اهدای تندیس بهترین بازیگر زن درام، پیمان بازرغی و شیدا خداداد روی صحنه رفتند و این تندیس را به شبنم مقدمی برای سرپال مدینه اهدا کردند. تندیس «حافظ» بهترین فیلمنامه تلویزیونی نیز توسط حمید گودرزی و لادن مستوفی به محسن تنابنده برای مجموعه «پایتخت» اهدا شد.حمید گودرزی گفت: فکر می‌کنم نیمجه هنری دارم، اما شبنم صدای همایون جان منوجه شدم هیچ هنری نداریم، محسن تنابنده نیز با لحنی طنز گفت: البته من هم با خواندن راحت‌ترم! همایون امشب کار و کاسی ما را تعطیل کرداین بازیگر گفت که این جایزه به گروه نویسندگان

«همای» تبرئه شد



برای «همای» در دادسرای فرهنگ و رسانه «قرار منع تعقیب» صادر و اعلام شد که این هنرمند مشکلی برای اجرای کنسرت ندارد. به گزارش ایسنا، «پرواز همای» قرار بود ۲۰ خردادماه امسال پس از هشت سال در تالار وزارت کشور روی صحنه برود، اما با حکم قضایی کنسرتش لغو شد و حالا پس از گذشت چند روز، اعلام شده که این هنرمند مشکلی برای اجرای کنسرت ندارد. پیش از این، معاون هنری وزیر ارشاد – علی مرادخانی – درباره لغو کنسرت «پرواز همای» در تهران گفته بود: مجوزهای لازم برای کنسرت همای در تهران صادر و هماهنگی‌ها انجام شده بود، اما دادگاه فرهنگ و رسانه نامه‌ای برای ما فرستاد که بر مبنای آن این اجرا لغو شد. قرار است، «پرواز همای» پس از ماه مبارک رمضان دوباره برنام‌های برای اجرای کنسرت داشته باشد و براساس اعلام روابط عمومی این کنسرت، از نظر مقامات این هنرمند مشکلی برای اجرای روی صحنه ندارد.

«پایتخت» تعلق دارد و آن را به خاشایار الوند و حسن وارسته دیگر نویسندگان این مجموعه تقدیم کرد. در بخش دیگری از این برنامه جایزه بهترین کارگردانی تلویزیونی توسط کوروش تهمی و لیندا کیانی به بهروز شیبی برای مجموعه «برده نشین» اهدا شد.شیبسی نیز جایزه‌اش را به همسرش تقدیم کرداو که قرار است در یک پروژه نقشی را بازی کند، گفت: آقای مشایخی قرار است نقش جوانی شما را بازی کنم. اجازه دهید جوانی شما باشم!سپس جایزه بهترین مجموعه تلویزیونی توسط سیروس الوند و پوران درخشنده به حمید مدرسی تهیه‌کننده «کلاه قرمزی» اهدا شد. حمید جبلی نیز که همراه با مدرسی روی صحنه رفته بود، در سخنان کوتاهی از تلاش‌های این تهیه‌کننده قدرلانی کرد. به گزارش ایسنا، در ادامه برنامه تیزی‌را با صدای کاراکتر عروسکی «دیبی» در مجموعه «کلاه قرمزی» پخش شد کاراکتر «دیبی» که هوتن شکبیا صدایشه آن است، به شیوه برنامه «کلاه قرمزی» گزارشی معکوس را ارائه کرد. این گزارش در انتقاد از وضعیت نابسامان سینما و عملکرد سازمان سینمایی بود سپس جایزه نقد به امیر پوریا اهدا شد.

جلیزه مر ضیه برومند به چه بود؟

در بخش دیگری از این جشن با پخش کلیپی از مر ضیه برومند تقدیر شد اما برومند نسبت به موسیقی این کلیپ گله داشت و توضیح داد: این کلیپ را خود ما درست کردیم و یک هفته برایش وقت گذاشتیم اما وقتی پخش شد، فکر کردم مرده‌ام! چون موسیقی انتخابی ما ملودی «خونه مادربزرگه» بود، اما از آقای معلم گله دارم که چرا موسیقی را عوض کردند که مثل سمفونی مردگان شده بود؟!تهمنه میلانی و حمید جبلی جایزه برومند را به او اهدا کردند.میلانی هم با لحنی طنز خطاب به خوانندگان حاضر در برنامه گفت: من هم می‌خواهم بخوانم، از همه شما هم بهتر می‌توانم! باعث افتخارم است که کنار حمید از مر ضیه تقدیر می‌کنیم. حمید جبلی نیز در سخن کوتاهی گفت: از نوجوانی در کنار مر ضیه خانم بودم، هم شاگردش بودم و هم همکاری و همیشه هم با من دعوای می‌کرد. او سپس با لحنی طنزآمیز اضافه کرد: به من کسی نگفت بخوانم، خیلی منظر بودم!مر ضیه برومند همچنین لوح و سکه‌ای را به مستندساز جوان به نام جواد قزایی (کارگردان مستند ایران‌گرد) اهدا کرد و گفت: مستنداش اشک مرا درآورده و می‌دانم که با عشق و سختی آن را ساخته است. او امشب اینجا نیست اما امیدوارم از این طریق صمیم به او برسد. در ادامه این برنامه تراه‌ای درباره سینما با صدای رضا یزدانی اجرا شد. سپس ازاده صدی و میلاد کی‌مراغ جایزه بهترین صداگنارای را به حسن زاهدی برای فیلم «ایران‌برگ» اهدا کردند. بیژن اکمانیان و عبدالله اسکندری هم جایزه بهترین فیلمبردارری را به مرضی فغفوری برای فیلم «چند متر مکعب عشق» ارائه کردند. سروش صحت و ویشکا آسایش نیز جایزه بهترین موسیقی متن را به بهزاد عبدی برای فیلم «متروپل» اهدا کردند. ویشکا آسایش خاطره‌ای از تیق زدن خودش در برنامه زنده تلویزیونی تعریف کرد و سروش صحت هم که هنگام رفتن روی صحنه کنی از پوشیده بود، توضیح داد که این کت مال برنامه دنیای تصویر است!ا چون سال‌های قبل در کارت دعوت برنامه نوشته شده بوده که میهمان‌ها با لباس رسمی بیایند.صحت گفت: این کت را خریدم و هر سال آن را در جشن حافظ می‌پوشم. او همچنین خاطره‌ای طنز از مادرزرگش بیان کرد. بهزاد عبدی هم بعد از گرفتن جایزه‌اش از حاضران خواست مسعود کیمیایی کارگردان «متروپل» را تشویق کند. حمید مظفری و بهاره کیان‌افشار تندیس حافظ بهترین فیلمنامه را به بهروز افخمی برای فیلمنامه «آذر، شهذخت، پرویز و دبیرگان» ارائه کردند.



نگاه

یادداشتی بر نمایشگاه عکس شیرین فتحی

هویت از یک زاویه تاریخی دیگر

✽ حسین گنجی



مدتیست که عکاسان در نگاه به محیط خود و از دیدن سوزه های زنده اطراف خود ازشامی شونده و در دل آینده یا گذشته می‌کاوید یا در خیال خود دنبال سوزه‌ها می‌گردند. این کار می‌تواند برای هم هنرمند و هم مخاطبین هنرمند دارای مخاطراتی باشد. البته هر چیزی که مخاطراتی دارد، زیبایی و حسن‌ها هم در خود به همراه دارد. اما اگر در این مجال کوتاه از مخاطرات و زیبایی این ماجرا بگذریم باید برگردیم سر این کند و کاو سوزه‌های مرده یا به دنیا نیامده که عکاسان امروز را رویکردی خاص به سراغ آنها رفته‌اند. برای رفتن به آینده و کشیدن سوزه از دل آن نیاز به خیال است و یک نوعی رویا پردازی و برای بازگشت به عقب و پردازختن به تاریخ، هم خیال و رویا پردازی لازم است و هم رصد کردن متون تاریخی، تا از میان آنها سوزه‌ها و توصیفات آنها بیادار شود و خود را نشان دهند و هنرمند پس از این ماجرا و تصویر سازی ذهنی دست به خلق

سوزه بزند و بعدان را به نوعی قاب بگیرد و به نمایش دیگران بگذارد. این واکاو گذشته هم کار سخت تریست چون بایش روایت هایی هست و تو باید پژوهش تاریخی و مفهومی و معنای متون و اتفاقات و سرگذشت‌ها را بخوانی و بفهمی و بدانی و هم اینکه دخل و تصرف باید به حداقل برسد و واقعیت را روایت کنی و نه در یک فضای انتزاعی چیزی را به مخاطب ارائه دهی که او احساس خلط کند و پس بزند. البته اینجا یک اما هست و آن اینکه تو می‌خواهی با به تصویر کشیدن یک گذشته یا یک سوزه چه چیز را نشان دهی، رویکرد ما متفاوت است. تو می‌خواهی انتقاد گونه نگاه کنی یا می‌خواهی روایت گرانه و گزارش گرانه صرف با مسئله برخورد کنی. اینجاست که حرف و سخن تو معنای چند لایه به خود می‌گیرد و ارزش هنر اینجاست که خود را نشان می‌دهد. در گالری محسن دو مجموعه به موازات هم و کنار هم قرار گرفته‌اند که این دو مجموعه با اینکه از دو خواست گاه متفاوت برخاسته اند ولی شباهت های غربی به هم دارند. کارهای شیرین فتحی تحت دو عنوان گنجم دلبرکان خیالی – قهرمانان کوهستان عشق «با اشتراکاتی فراوان و در دو نقطه مختلف جغرافیایی تلاش می‌کند که های از هویت جنسی یا پنهان کاری این هویت در بازه ای از زمان تاریخی را بکاوّد. انگار در آن دوره تاریخی هم در شرقی ترین نقطه جهان و هم در ایران دو رفتار متفاوت سعی در یک پنهان کاری مشترک را داشته‌است. عکاس خود در جایگاه سوزه نشسته است و خود گریم و ساز و کار آن دوره تاریخی را بررسی کرده و فراهم کرده‌است و دوربین را در جای مناسب قرار داده و تصاویر را ایجاد کرده است. در مواجهه با این عکس ها این سوال پیش می‌آید که این تصاویر ساخته شده‌چه می‌خواهند بگویند. چه چیز در این تصاویر قرار است ذهن مخاطب را به خود جلب کند یا دنبال خود بکشاند. لایه رویین کار می‌خواهد اشاره تاریخی کند محظطوره که خود هنرمند هم نوشته‌می‌خواهد بگوید در این دوره تاریخی در ایران یعنی دوره قاجار زنان و مردان در ظاهر و نقشی که در زندگی بازی می‌کرده اند بسیار شبیه به هم بوده‌اند و ظاهری بسیار نزدیک به هم داشته‌اند آنقدر نزدیک که گاهی اگر نبود المان های روشن و محدودی مثل زیورالات و غیره، هویت جنسی در برده مخفی می‌ماند.

در همان دوره در ژاپن تئاتر های برگزار میشده است به نام کابوکی که شخصیت